

تاملی در تعریف دو واژه از فرهنگ معین

هرمز شیرین بیگ مهاجر - گرگان

□ درآمد

تحقیق و پژوهش ادبی و بازکاوی معانی و شرح و تفسیر ابیات دشوار سراینندگان طراز اول پارسی از جمله: سعدی، حافظ، مولانا... پژوهشگر را ناگزیر از مراجعات مکرر و مداوم به فرهنگ‌های لغت پارسی می‌نماید. در این میان فرهنگ معین که بعد از لغت‌نامه‌ی دهخدا در نوع خود بی‌نظیر است، به لحاظ سهولت دسترسی کار به آن و جامعیت نسبی که دارد، بیش‌ترین مراجعات را به خود اختصاص داده و از این جهت حق بزرگی بر گردن پارسی‌زبانان دارد. اما در عین حال مانند هر اثر دیگری از نقد و نظر بی‌نیاز نیست. پیش از این هم ایراداتی چند بر آن وارد کرده‌اند.^۱ حیف است چنین اثر ارزشمندی هرچقدر هم اندک با کژی و کاستی همراه باشد.

تجربه نشان داده است که تمامی فرهنگ‌های لغت پس از مدتی نیازمند بازنگری و تکمیل و اصلاح می‌شوند. در این فرصت نگارنده، تعاریف دو واژه از این فرهنگ وزین و سایر لغت‌نامه‌ها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. با این امید که ارباب فن نیز در این زمینه نظریات تخصصی و ارشادی خود را ابراز دارند.

۱- واژه‌ی فراز

واژه‌ی «فراز» در فرهنگ معین حداقل به شش معنی مختلف: «بالا، باز، بسته، عقب، پیش، بیش» آمده است. اما مؤلف ارجمند فقط برای دو مورد از معانی مذکور «بالا، بسته» شاهد مثال آورده و بقیه‌ی معانی نقل شده فاقد پشتوانه‌ی کاربردی هستند: «کس نبیند فرو شده به نشیب / هر که را خواجه برکشد به فراز» که فراز در این بیت افاده‌ی معنای بالا را می‌کند.

در ادامه‌ی دو بیت دیگر هم نقل شده است: «مهر و کیش مثل دو دربانند / در دولت کنند باز و فراز» «بر بداندیش او فراز کنند / بازدارند بر موافق باد».^۲

به طوری که مشاهده می‌شود در دو بیت اخیر، فراز به معنی «بسته» آمده ولی مؤلف آن را به دو معنای «باز» و «بسته» (از اضداد) قلمداد کرده است. در صورتی که هرچا شاعر «فرخی» اراده‌ی معنای (باز) را کرده عیناً و اصالتاً از صفت «باز» استفاده نموده و کلمه‌ی فراز را به کار نبرده است. این استنباط نابجا از لفظ فراز برخی از شارحین

دیوان حافظ را نیز تحت تاثیر قرار داده و به اشتباه انداخته است تا آن‌جا که یکی از حافظ‌شناسان در خصوص بیت: «حضور خلوت انس است و دوستان جمع‌اند / و این یکاد بخوانید و در فراز کنید» در قالب ایهام سه نوع مختلف تفسیر نوشته است: «۱- این یکاد را بخوانید که دعای چشم زخم است و چنان که معمول است با نفس خود در بلندی‌های فضا بدمید. ۲- این یکاد را بخوانید و چون دیگر چشم‌زخمی به این جمع کارگر نمی‌افتد در را بگشایید. ۳- هم این یکاد را بخوانید و هم از نظر محکم‌کاری در را ببندید تا مطمئن باشید که چشم‌تان نخواهند زد.»^۳

به نظر نگارنده در این بیت ایهام و ایهامی در کار نیست: زیرا شرط دو معنای متضاد داشتن لفظ «فراز» محرز و مسلم نیست. وانگهی به خداوند توکل کردن و در دفع شر دشمنان از او استعانت طلبیدن لزوماً به معنای بی‌احتیاطی و خطر کردن نیست. بلکه حفاظت و مراقبت شخصی هم لازمه دارد.

مولانا می‌فرماید: «با توکل زانوی اُستر ببند» یا «گر توکل می‌کنی در کار کن».

حافظ خود در جاهای دیگر می‌گوید: «چه جای صحبت نامحرم است مجلس انس / سر پیاله پیوشان که خرقه‌پوش آمد» و «خلوت دل نیست جای صحبت اغیار...» مؤلف غیاث اللغات به نقل از (سراج و برهان و جهانگیری و لطائف) پانزده معنای ضدّ و نقیض برای لغت فراز قایل شده و برای هیچ کدام نیز شهادی ارائه نکرده است. در فرهنگ عمید پنج معنی برای فراز ذکر گردیده است. این واژه‌ی جادویی علاوه بر دکتر معین، متاسفانه معلم و مرشد وی یعنی علامه دهخدا را نیز دستخوش لغزش و خطا کرده است: «در لغت‌نامه‌ی دهخدا یازده مثال ذیل فراز و فرازشدن و فراز کردن آمده و همه به معنای بسته است و در مواردی هم که اشاره شده این لغت از اضداد است و به معنای باز یا باز کردن است. فقط یک مثال ارایه شده که آن هم درست نیست و به معنای بسته است.»^۴ چرا این‌طور است؟ گویا لغت‌نویسان همه از روی دست یک‌دیگر نگاه می‌کنند. مولوی نیز در شعر خود «فراز» را به معنای بسته به کار برده است: «جمال خود ز اسیران عشق هیچ میوش / چو باغ لطف خدایی تو در فراز مکن» (دیوان شمس، ۶/۲۰۷۹)

در هر صورت همان طوری که نشان دادیم حتی یک مورد شاهد مثال برای استخراج و استیفای معنی (باز) از واژه‌ی پهلوی فراز در دست نیست.

۲- واژه‌ی تازی

۱- تازی [پهلوی tazhik، منسوب به قبیله‌ی طی، عرب] (ص)

←

۱- عربی، عرب ۲- زبان عربی ← بخش ۳. اسب تازی، اسب عربی
 ۲- تازی taz-i، [تازیدن، تاختن] (ا) (جان) سگ شکاری (ه.م. ۵)
 موارد ۱ و ۲ تعریف‌هایی هستند که شادروان دکتر معین در مورد واژه‌ی «تازی» به دست داده است. حال ببینیم کدام یک از این تعاریف صائب هستند؟! برای اثبات تعریف دومی نیازی به استدلال نیست. زیرا تمامی مشتقات و ترکیبات واژه‌ی پهلوی تاز و تازش معنای اصیل خود را حفظ کرده‌اند. و در نظم و نثر پارسی نیز موارد کاربرد فراوان دارند. اما تعریف اولی و مفهومی که از آن دریافت می‌شود، فاقد هویت و ماخذ منطقی و مشخص و مورد اعتماد است. لذا درستی و صحت آن مورد تردید و انکار واقع می‌شود، دلایل نگارنده در این تشکیک به ترتیب و به شرح زیر در معرض قضاوت ارباب قلم و نظر قرار می‌گیرد:

۱- لفظ «تازی» با تلفظ «تازیک» ریشه‌ی پهلوی دارد. اما مولف بدون ارایه هرگونه شواهد و دلایلی آن را منسوب به قبیله‌ی «طی» در صحاری یمن و عربستان دانسته است. در صورتی که هیچ‌گونه هم‌آوایی و تشابهی میان الفاظ پهلوی: (تازیک، تازیک، تازی و تاز) از یک طرف و تلفظ «طی» از طرف دیگر وجود ندارد.

۲- مضافاً این که هیچ رابطه و پیوند تاریخی و جغرافیایی هم بین پارسیان و قبیله‌ی طی یا سرزمین آنان برقرار نبوده تا این وصلت نامتناسب را توجیه نماید. لذا لغت‌نویسان دوره‌ی ساسانی هیچ‌انگیزه و الزامی برای ابداع یک واژه و تخصیص آن به یک طایفه‌ی بدوی و بیابان‌گرد در آن سوی آب‌های خلیج فارس نداشته‌اند.

۳- مؤلف هیچ‌گونه منبع و ماخذ مستندی برای این برداشت و تعریف بی‌دلیل خود اعلام نکرده است. وانگهی به عنوان پشتوانه حتی یک مورد استعمال و کاربرد واژه‌ی پهلوی تازی را در قالب معنای مورد نظر خود «عربی، عرب» نقل و اعلام نکرده است. اما مگر نه این است که مؤلفان لغت‌نامه می‌بایستی تعاریف لغات را از روی معانی رایج و متداول در کلام و از فحوا و محتوای جملات و عبارات متون قدیم و جدید انتخاب و با ذکر ماخذ نقل کنند؟ علامه دهخدا «نزدیک به سه میلیون فیش از روی متون معتبر اساتید نظم و نثر فارسی و عربی و... فراهم آورد.»^۶ و در جهت تایید و تضمین تعاریف فرهنگ خود عنداللزوم از آن‌ها استفاده کرده است. «این لغت‌نامه در مدت بیش از سی سال با حجم حدود چهل هزار صفحه پنجاه سطر سه ستونی تألیف شده است.»^۷

۴- دکتر معین برای واژه‌ی «تازیک» به تبعیت از واژه‌ی «تازی» دو معنا در نظر گرفته است: «تازیک taz-ik [= تازی (ه.م.)] (ص. ۱) تازی، عرب» «۲- تازیک taz-ik، [= تاجیک (ه.م.) = تازیک (ص. ۱) ۱- غیرترک ۲- ایرانی ج تازیکان»^۸
 این معانی متغایر با یک‌دیگر متناقض هستند. زیرا لفظی با اِعراب

واحد و آوای مشترک، هم به معنی ایرانی و هم غیرایرانی (= عرب) تعریف شده است و این امر بسیار نادر است. معلوم نیست از روی چه قریبنه‌یی در عبارت باید مقصود گوینده را (ایرانی یا عرب) دریابد؟! در مورد واژه‌ی «فراز» نیز تحت همین شرایط دیدیم که تعریف مؤلف به معنی «بسته» صحیح ولی به معنای «باز» ناصحیح بوده است.

۵- مؤلف ذیل ماده‌ی (۱- تازی) تلفظ پهلوی آن را با حروف فرنگی «Tazhik» (= تازیک) قید کرده و معنای آن را «عربی، عرب» تعریف نموده است. اما در تعریف واژه «تازیک» این واژه را [= تاجیک] دانسته^۹ و سپس ماده‌ی «تاجیک» را [= تاجک = تازیک (به یک معنی) = تازیک ... و به معنی ۱- غیرترک (عموماً) ۲- ایرانی (خصوصاً)]^{۱۰} نقل کرده است که چون مؤلف در این جا با تناقض معنوی که پیش‌تر گفتیم مواجه شده برای رهای از بن بست، در آخر همین ماده چنین توضیح داده است: «ضح - «تاجیک» با «تازی» (= تازیک به معنی عرب) فرق دارد.» اما باز هم فرق و علت فرق را ذکر نکرده است که البته این انکار بی‌دلیل، تناقض علنی و آشکار را برطرف نمی‌کند. از طرفی وقتی تازی را مساوی تازیک (= ایرانی) و تازیک را مساوی تازیک و هر دو را مساوی تاجیک (= ایرانی) دانسته است. مطابق اصل ثابت شده‌ی ریاضی «دو چیز (کمیت) مساوی با یک چیز با یکدیگر مساوی‌اند) تمامی این الفاظ پهلوی از یک ریشه و به یک معنای اصلی هستند.

۶- پیش‌تر گفتیم که مؤلف اضافی «اسب تازی» را هم برابر «اسب عربی» معنا کرده است. اما برخلاف آن «سگ تازی» را سگ شکاری و دونده نامیده است. در این جا دو ایراد پیش می‌آید:

اول این که در دنیا غیر از اسب عربی، اسبان دیگری هم به نام‌های: «اسب ترکمن، اسب مجار، اسب انگلیسی، اسب اسکاتلندی و...» وجود دارند که چه بسا از اسب عربی تازنده (= تازی) تر و تیزروتر باشند. پس چرا باید فقط اسب عربی را «اسب تازی» بدانیم؟ دوم این که اگر این فرض را بپذیریم و اسب تازی را به طور مطلق اسب عربی ترجمه کنیم، لاجرم باید اسبان بارکش و خران لنگ از نژاد عربی را هم «اسب و خر تازی» بخوانیم که این طور نیست و شرط اول «تازی» بودن، دونده و تیزرو بودن است. مطابق آن فرض حتی «سگ تازی» را هم باید معادل «سگ عربی» تلقی نماییم که باز هم این طور نیست. ضمناً اصطلاح «ترک تازی» را هم باید «ترک عربی» محسوب داریم. «ترک تازی» همین فرهنگ معین «تاخت به شتاب و ناگاه بر سبیل تاراج و غارت کردن» معنی شده است. این استثناها برای چیست؟ و ریشه‌ی آن در کجاست؟ بنابراین اصلح آن است که «اسب تازی» را هم مثل سگ تازی فقط به معنای صحیح و منطقی آن (اسب تازنده و دونده) تعریف کنیم.



۷- واژه‌ی پهلوی «تاخت» که غالباً با «تاز» مترادف و همراه است در فرهنگ معین نوعی از رفتن اسب بطنی‌تر از چهار نعل و نیز دویدن بر سر کسی یا قومی به قصد جنگیدن یا غارت کردن تعریف شده است. همان کاری که ترکان آسیای میانه (= ترکنازی) و اعراب سامی با ما ایرانیان کردند.

۸- در تایید بحث ردیف ۶ ابیاتی را به‌عنوان شاهد مثال از شعرای معروف پارسی‌زبان نقل می‌کنیم: «اسب تازی دو تک دود به شتاب / شتر آهسته می‌رود شب و روز» (سعدی) «ار گمان گاو تازی داری اینک حاضرم / گر نمی‌تازی به میدانم هماهنگی مکن» (عرفی) «بسی خدنگ خورد اسب تازی غازی / که تازی است نه پالانیست و نی کودن» (دیوان شمس، ۶۲۰۸۲) «خصوص مرکب تازی که تو بر آن باشی / نشستهبی شد هیجا و پهلوان زمن» (همان، ۷۲۰۸۲) به‌طوری که مشاهده می‌شود در ابیات اخیر ترکیب‌های اضافی «اسب تازی» و «اسب تازی غازی» به ترتیب در مقام تقابل با «شتر» و «پالانی» (= اسب یا خر بارکش) آمده و هرگز معنای (اسب عربی) از آن استفاده نمی‌شود.

شایان ذکر است که در زمان حیات دکتر معین گویا ادیبی، قلم به دستی، تلویحاً روایت او را از واژه‌ی تازی مورد انتقاد قرار داده بود و آن شادروان در دفاع طی مقاله‌یی تحت عنوان «پاسخ شبه انتقاد»^{۱۱} این بیت حافظ «تازیان را غم احوال گران‌باران نیست...» را مثال آورده و این‌گونه تفسیر کرده‌اند: (خلاصه) تازیان یعنی عربان. پارسایان در این‌جا به معنی پارسایان است در مقابل تازیان. در واقع دکتر معین برای توجیه اشتباه خود در تعریف «تازی = عرب» به اشتباه دیگری تن در داده است. و آن تبدیل «پارسایان» یعنی پرهیزکاران از گناه (طبق تعریف فرهنگ معین) به «پارسایان» یعنی اهالی پارس است. و این امر به معنی دست‌کاری و دخل و تصرف غیرمجاز در معنای مقرر برای یک واژه می‌باشد. چرا که زبان یک عنصر قراردادی است و جزییات این قرارداد بر هیأت و اندام حروف و الفاظ و آواها ثبت و ضبط و مقرر شده است. به قول علامه قزوینی: چنان‌چه هر کسی بنا به ذائقه و سلیقه‌ی شخصی در الفاظ و کلمات دیوان حافظ دست ببرد و به میل خود آن‌ها را تغییر دهد. دیر یا زود دیگر چیزی از دیوان باقی نخواهد ماند. ناگفته نگذاریم که در بیت اخیر، منظور حافظ از «تازیان» نه عربان بلکه آدم‌های بی‌خیال و بی‌غمی است که در زندگی مادی یا عرفانی خود تند می‌تازند و توجهی به حال و روز هم‌نوعان و هم‌رهان ندارند.

جای دیگر هم می‌گوید: «پیاده می‌روم و هم‌رهان سوارانند». به قول شاعر دیگری «پروین توانگران غم مسکین نمی‌خورند». هم‌چنین «گران‌باران» نیز آنانی هستند که کوله‌باری از غم (یا گناه) را به دوش می‌کشند و در گذرگاه زندگی لنگ‌لنگان قدم برمی‌دارند.

سبکبار نیستند: «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل / کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها»

این طلبه به استناد دلایل و شواهد پیش گفته عقیده دارد لغزشگاه لغت‌نویسان در منحصر کردن معنای واژه «تازی» به «عربی، عرب» و کمرنگی و زوال تدریجی معنای اصلی این واژه (= تازنده، دونده) احتمالاً این بوده است که اعراب پس از حمله به ایران، سوار بر اسبان خود به تاخت و تاز و تعرض و تطاول به مال و جان و ناموس مردم پرداخته‌اند که نمونه‌های زنده‌ی آن را در سقوط «خونین‌شهر» به دست صدامیان شاهد بودیم.

در نتیجه ایرانیان آنان را «اعراب تازی» یعنی عربانی که بر سر مردم یورش می‌برند و به قتل و غارت می‌پردازند، لقب داده‌اند و این لقب برانزنده و استعاری در طول استیلاي چند صد ساله‌ی اعراب بر ایران آن‌چنان جا افتاده و تثبیت شده است که دیگر نیازی به ذکر و تکرار مشبه نبوده و در نتیجه به «استعاره‌ی مصرحه» تبدیل شده و به جای اسم اصلی فرد متجاوز نشسته است. چیزی مانند «شراب مدام» که به تدریج به «مدام» به معنی شراب (نبرد) تغییر شکل و معنی داد: «زان عرب بنهاد نام می‌مدام / زانک سیری نیست می‌خور را مدام» (مثنوی، ۴۷۹۲/۳) این‌گونه تغییر و تبدیلات و تحولات، قرن‌ها بعد «سینه به سینه» منتقل شد و لغت‌نویسان را که «کار لغت‌نویسی را به‌طور جدی از قرن پنجم هجری شروع کردند و فرهنگ «اوئیسیم» آنان به زبان پهلوی نمونه‌یی از این کار است.»^{۱۲} به اشتباه انداخته و بدین‌سان به لغت‌نامه‌ها راه یافته است. در نتیجه واژگانی مثل: فراز، تازی، مدام و... رسالت معنایی خود را از دست داده و «در غیر ما وضع له» به کار برده می‌شوند.

در خاتمه اذعان داریم که معدودی کم و کاستی‌های اجتناب‌ناپذیر چیزی از اهمیت کار بزرگ و سترگ دکتر معین و علامه دهخدا و دیگر مؤلفان نمی‌کاهد. فلذا به سزاست که این بحث را در همین‌جا ختم کنیم و دست از تعریض به ساحت مقدس بزرگان برداریم. چرا که به قول حافظ رحمت‌الله علیه «ای مگس! عرصه سیمرغ نه جولانگه تست / عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری» ■

یادداشت‌ها

- ۱- برای نمونه‌ی ایرادات وارد بر فرهنگ معین، ر. ک. و. م. مقدم، اطلاعات، ۱۴ فروردین ۷۲ و دکتر حکیمیان، اطلاعات، ۱۰ آبان ۷۹: ۲- فرهنگ معین، ص ۲۵۰۰: ۳- دکتر اهور، پرویز، کلک خیال‌انگیز، ج دوم، صص ۶۷۶-۳۳۶: ۴- خرمشاهی، بهاءالدین، حافظ‌نامه، ج ۲، ص ۸۲۳: ۵- فرهنگ معین، ص ۱۰۰۷: ۶- همان، ج ششم، ص ۱۸۱۵: ۷- علامه دهخدا، علی‌اکبر: نامه‌ی مورخه‌ی ۱۳۲۴/۱۰/۲۳ به روزنامه‌ی اطلاعات: ۸- فرهنگ معین، ج اول، ص ۱۰۰۷: ۹- همان، ص ۱۰۰۸: ۱۰- همان، ص ۹۹۶: ۱۱- مجله‌ی یغما سال هفدهم، شماره‌ی دهم: ۱۲- و. م. مقدم، شماره‌ی ۱۹۸۷۴ اطلاعات



سید مصطفی سرابی خراسانی

رضا سجادی

اولین گوینده‌ی رادیو

نماینده‌ی اسبق شورای ملی (دوره‌ی ۲۳)

به مناسبت عید غدیر

در غدیر خم پیمبر بازوی حیدر گرفت
باز بازوی پیمبر قوتی دیگر گرفت
بازوی حیدر که بازوی خدایی بود چون
زیر بازوی خدایی را پیمبر برگرفت
آیت نصر من الله، نکته‌ی فتح قریب
شد عیان چون مرتضی را مصطفی یاور گرفت
در حقیقت چون نمایانندش بر خلق آن روز باز
دعوی پیغمبری خویشتن از سر گرفت
مست باده‌ی عشق حق دان تا ابد یوم الغدیر
آن که از خم ولای او به کف ساغر گرفت
دین درختی بود بی‌بر کشته اندر باغ شرع
با ولای او ثبات اصل و شیرین بر گرفت
منبری ترتیب دادند از جهاز اشتران
ز امر پیغمبر که عرش از عرشه‌ی او فر گرفت
چون علی با دست احمد پا بر آن منبر نهاد
پرزنان جبریل آمد پایه‌ی منبر گرفت
جبرئیل آن‌گه بیالیدی به بال خویشتن
که علی او را ز روی مهر زیر پر گرفت
مظهر لطف خداوند است و قهرش در معاد
مومن از وی در امان کافر از او کیفر گرفت
پادشاهی دو عالم، هیچ میدانی که برد
آن که راه بندگی بنده‌اش قنبر گرفت
با ولایت ذره‌ی طاعت بر حق هر که برد
مزد از آن‌چه تصور کرد، افزون‌تر گرفت
چون سرابی گفت در مدح علی این چند بیت
صد بهشتی خانه از حق پیش از محشر گرفت

□ مرحوم حاج سید مصطفی سرابی خراسانی فرزند مرحوم حاج سید مرتضی سجادی از مجتهدین سال‌های متمادی خراسان بود که پدر و پسر از تحصیل کردگان حوزه‌ی نجف و از شاگردان مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانی بودند و درجه‌ی اجتهاد داشتند. مرحوم سید مصطفی سرابی در رشته‌ی ادبیات شاگرد مرحوم آقابزرگ شهیدی و مرحوم ادیب نیشابوری بوده‌اند و اشعاری در اخلاق و بیش‌تر در مدایح ائمه‌ی اطهار سروده‌اند که دیوان ایشان در ۱۳۳۲ با مقدمه‌ی مرحوم آیت‌الله سید حسین جمارانی و دو نفر دیگر از استادان ادبیات آن زمان چاپ و منتشر گردیده است. اینک، چند نمونه از اشعار ایشان برای درج در **ماهنامه‌ی حافظ و دانشنامه‌ی شعر** تقدیم می‌شود.

ای برگرفته دامن دنیا را
بر باد داده دولت عقبی را
عقبی به پا فکنده ز نادانی
بر سر نهاده توده‌ی غبری را
بیرون سر از دریچه‌ی عقل آور
بنگر فضای عالم اعلی را
بر طور نفسی موسی عقل آور
تا گوش عشق بشنود آوا را
دینت چو یوسفی به بهائی خس
مفروش این فرشته‌ی زیبا را
دادت زمانه زود ستاند باز
این بازوان سخت توانا را
از خاک روی لاله‌رخان میدان
این لاله‌ها دامن صحرا را
کاسه‌سراست خون دل خلقی
ساده مبین تو ساغر و صهبا را
امروز دنییات چو بخنداند
آماده باش گریه‌ی فردا را